

و غیر از بیست نفر انهم از عائله خودش کسی دیگر بهائی نشده است پس نتیجه چنین می شود که علاوه از اینکه بکنفر بهائی درست کار خوش اخلاقی در عالم یافت نشده خودشان نیز که صاحب این مبادی و اصول هستند از پیرایه درستی و حسن خلق محروم مانده اند.

گفت به چه سبب گوی — خود جمال مبارک (میرزا) مایل نبوده است که آنها بهائی شوند — خنده ام گرفت و در ضمیر خود گفتم سبحان الله این طایفه چقدر بدبخت شده اند و چسان از طریق عقل و نهی محروم افتاده اند بعد متذکر شدم که اینها کور (۱) شده اند تا جمال مبین ببینند و کر شده اند تا صوت ملیح بشنوند و جاهل شده اند تا از علم میرزا نصیب برند اینک در گزارش صفحه قبل عکس نگارنده و همان حاجی محمد هست آن شخص ریش سفیدی که بطرف دست راست من ایستاده او است مخفی نماید عکس زیور بنا بر خواهش شوقی افندی برداشته شد زیرا موقعی که من از حیفا به پرت سعید میامدم از من درخواست نمودند که عکس بهائیان پرت سعید را برداشته و خدمتشان بفرستم من نیز چون بدانجا رسیدم نخست همین درخواست را بهائیان آنجا ابلاغ داشته و ایشان نیز شده خودشانرا از اسماعیلیه و قاهره طلبیدند و چون همگی مجتمع شدند این عکس را گرفتند و بر حسب دستور بحیفا و طهران و امریکا فرستادند تا اسباب دلگرمی و اشتغال احباب شود چنانچه همان

۱ میرزا در کلمات مکتونه بر بدان خود میگوید * کور شو تا جهالم بینی و کر شو تا صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من کر شو یعنی از استماع غیر کلام من جاهل شو یعنی از غیر علم من!

عکس را هم در نمره يك سال اپریل ۱۹۲۴ مجله نجم باختر امریکا برای تشویق سایرین گراور کرده‌اند و باید دانست در هر عکس که از هر جا بر داشته می شود همگی آنها بهائی نیستند بلکه رفیق بهائی و مهمان بهائی و مبتدی که هنوز تصدیق کامل نکرده برای سیاهی لشکر در آنها داخل است مثل آنکه در اینجا من هستم و شیخ محمد محمد ابن عبد الظاهر که منتقل بخلط های لوح میرزا عباس شد و در جای خود گفته خواهد شد هست و یکنفر دیگر که او نیز بهائی نبود و يك ایه اقدس را که بدست بهائیان می بیند استنساخ می کند و بدین واسطه محفل روحانی پرت سعید به ان بهائی چه اعتراضاتی کرد که چون گذاردی فلاکس استنساخ کند و چرا کتاب اقدس را او به بیند (که شاید در جای خود گفته شود) در اینجا نشسته و طفلی را نیز در اغوش خود گرفته است و یکی دو نفر دیگر هم از بهائیان قاهره و غیره هستند غرض آنست این عکس که بهائیان پرت سعید را ارائه می دهد همگی بهائی نیستند باری چون این مسئله دانسته شد اکنون باید وضع تبلیغات بهائیان ر ترتیب محفل سازی و حیلہ بازی انانرا تشریح کنم .

وضع تبلیغ بهائیان

بر ارباب بصیرت واضح و روشن است مبادی عالیہ و شرایع متقه و اصول مقدمه که از حلقوم یکنفر پیغمبر یا فیلسوف برای سعادت بشر ظاهر و منتشر میگردد چون از مبده حق نظامر میشود و از منبع صدق بروز می کنند احتیاجی بخدعه و تدویر و دسیسه و حقه بازی ندارد برهان او صدق او است و جبهه پذیرفته شدن او علو او است و بهر طور هست بالاخره عالم انسانی بقبول انمباری

و تعالیم محتاج میشوند و خودشان بطیب خاطر آن را میپذیرند
و چون طرق زرین بگردن عبودیت خویش می نهند دیگر گوینده
اصراری در پذیرفتن او ندارد و ابرامی در ثبوت قیادت و
ریاست خویش بخرج نمیدهد بلکه با ضروره علو کلام متکام را
بلند میکند و مقام او را در قلوب واقفان ارجمند مینماید

اما اگر اینطور نباشد بلکه جاه طلب و خود پسندی ارزوی
مقام بلندی کند یا شغالی دعوی طاموسی نماید و عبادی مشغومه را
یا از خود جعل و با از دیگران سرقت نماید و بخواهد جمعی را
بقبول آن دعوت کند باید خیلی زحمت بکشد و بسی نیرنگها
بکار ببرد تا بمقاصد شوم خود آن هم موقتاً موفق شود حسن
صباح چه زحمت ها کشید و چه طرحها ریخت و چه رنجهای
بیشماری برد تا موقتاً باغزای جمعی نائل شد و گروهی را تابع
و مرید امال خود نمود

در اینجا نمی توان بما ایراد کنند که مگر انبیاء و مریدان و
معلمین اخلاق حسنه زحمات نکشیده اند ؟ چرا ما معترفیم که ایشان
زحمات بسیار کشیده اند و رنجهای بی شمار برده اند و لیکن
الام و زحمات آنان اغلب الام و زحمات روحانی بوده است که
می دیده اند شخص نا بینا رو بآتش سوزانده حرص و هوا میرود
و شخص غافل بی بصیرت بدره هو لئناک ظلم و جفا پر تاب
می شود و نا گزیر بودند خون جگر بخورند و زحمت و سوزش
قلبی به بینند و * و ما علی الرسول الا البلاغ العین * پس اینند
اینست که برای انبیاء و معلمین بشر که رحمت محضند دیدن چنین
ظلم و جفائی از يك ظلوم و جهولای که خیر خود را از شر خود تمیز
نهدند نسبت بخود سر زند عذاب الیم بشمار می رفت

اری میرزا عباس نیز برای تسجیل کبریائی و الوهیت پدرش
میرزا نقشه های غربی کشید و طرحهای جدیدی ریخت تا بدین
وسیله بتواند احفاد آن شخص اول فریب خورده را در پیداه
ظلمت و صحرای غفلت بکاهداری کند این است که طرز محافل
در هر شهری ریخت و وظیفه برای آنها مقرر و معین نمود که
تکارتده برای استحضار قارئین شرح انعقاد محافل و وظائف آن
ها را مجملاً مینگارم

محفل روحانی

ضروری و حتمی است که باید در هر شهری محفل روحانی
منعقد شود و آن محفل مرکب از نه نفر اعضاء عامه مهمه بهائی
است که هر سالی یکمرتبه باید سی و دو روز بعد از نوروز از
جانب بهائیان آن شهر منتخب شوند و در هر شهر و دهی می
باید این محفل منعقد گردد مخصوصاً امر اکید شوقی افندی
صادر که در هر شهر و دهی که عده بهائیان به نه نفر رسید
همان نه نفر باید محفل روحانی شوند و وظائف محفل روحانی
را که بعداً شرح میدهیم اجرا نمایند هر چند تکارتده وقتی در
کلکه بودم عده بهائیان آنجا فقط شش نفر بحمال دغال کش بودند
و معیناً محفل روحانی داشتند بلکه علاوه از آن که وظیفه محفل
روحانی را که مکاتبه کردن با شرق و غرب باشد انجام میدادند
يك مجله هم باسم البها اشعار دادند باین معنی که بکنفر سید قاسم
علی نامی که فقط در میان آنها با سواد بود و ریاست و قیادت
بان پنج نفر بحمال داشت و بخیلی معسر و پریشان بود این مجله
را نوشت شاید بدین واسطه ارتزاق کند و از بهائیان بمبئی و
مرکز حیفاً اعانه بگیرد نسخه اول را که بزحمات چند تمام کرد

به بمبئی و سایر جهات فرستاد و وجهی استفاده کرد و دیگر
توانست نسخه دوم را بنویسد اما ذکر مجله البها که از افق
معارف بهائیان کلکته طلوع کرده تا دو سال بر جسته ترین اخبار
بشارت انگیز محافل روحانی بود که یکدیگر می نوشتند و معجزات
امر را یکدیگر گوشزد میکردند و چنین جلوه میدادند که بواسطه
ازدیاد نفوس بهائی در کلکته نیز مجله تاسیس کرده اند و همین
طور مجله نجم باختر نویسنده او مانند کلکته یک نفر است و از راه
ایران چنان جلوه داده اند که بهائیان امریکا از کثرت نفوس مجله
امری تاسیس کرده اند در صورتیکه عده نفوس بهائیان امریکا
که در جای خود با دلیل گفته خواهد شد بالغ به یکصد نفر نیستند

(وظائف محفل روحانی)

اول مکاتبه و مراسله با مرکز حیفای و تمام محافل روحانی
بلاد است و مراسلات آنها باید مشتمل بر اخبار مسرت آمیزی
باشد که مبشر قلوب و مهیج نفوس شود باین معنی میباشد از مراتب
خدمتگذاری خودشان و سایرین مطالبی درج کنند که سبب تشویق و تشجیع
سایر احباب شود که امراسله را قرائت نمایند و بهمین طور
از اخبار مسرت انگیزی که از سایر محافل بانها می رسد و متلذذ
می شوند اقتباس نمایند و در نشریات و مراسلات خود بمحافل
سایره همان اخبار را بایرایه های زیاده تر و عباراتی شور انگیز
تر برای سایر محافل بنویسند

و چون اصل غرض محفل روحانی در مراسله با محافل شرق و غرب
فقط ایجاد روح اشتعال و انجذاب در نفوس است لذا در جامعه
بهائی مقرر و حتم است که حتی المقدور از انتشار اخبار معجزه
که سبب کدورت قلوب و خنودت نفوس بهائی می شود و اوراست

باشد خود داری کنند و تنویسند و بالعکس اخباری که سبب تهبیح و تشویق جامعه بهائی میگردد ولو دروغ باشد بهر طور میتواند بنویسند و در آن زمینه قلم فرسایی کنند این است که با تطبیقه بابت دروغگویی برویشان بازگشته والی الحال بهو و جنجال خود را نکه داری کرده و خویشان را بدین دروغهایی که سالها شنیده اند داخلخوش میدارند و دروغ پردازی حضرات بهائی شکفت نیست چرا که اینها بارهمن دارند و برکنان شاخسار

درختی که تلخست و برا سرشت * گرس برنشانی بیاغ بهشت
 و از جوی خلدش بهنگام آب * به بیخ انکبین ریزی و شهد ناب
 سر انجام کوهر به کار آورد * همان میوه تلخ بار آورد
 بدیهی است شجره خبیثه کذب و افتراء هر جا غرس شود
 جز میوه کذب و افتراء ثمره نخواهد داد * و محض استحضار
 قارئین صورت یکی از مکاتیب محفل روحانی را که بمحافل روحانی
 سایر بلاد نوشته است درج می کنیم

نمونه از مراسلات محفل روحانی

ارواحنا لکم الفداء بعد از حمد و ثنا و شکر و بها بدرگاه
 خاق ارض و سماء منزل کتب و مرسل و سل حضرت جمال
 قدم و نورا قوم و اسم اعظم روح العالمین لتراب اقدام ارفقائه الفداء
 و اظهار عبودیت و فنا باستان مقدس غصن اعظم و روح اقوم
 و نور اقدم صدر ممرد اسماء و قبله اهل بهاء من طوف حواره
 الاسماء اعنی حضرت عبد البهاء روح الوجود لمظلومیته الفداء و
 ابراز خضوع و خشوع و نیستی بحت بات بساحت قدس قبله اهل
 راز و غصن ممتاز حضرت ولی امر الله ارواح العالمین لاحبائه
 الفداء معروض می دارد در این ایام روح جدیدی در عالم تابیده

و حرارت غریبی در قلوب پیدا شده گروه بگروه و دسته بدسته برای فحص و تحقیق میبایند و در ظل شریعت جمال قدم جل ذکره الاعظم وارد می گردند از کثرت واردین باین دین مبین و از شدت عطش طالبین این ماء معین هنگامه غریبی پیدا شده و زوزه عجیبی نمایان گشته * و اوله در شهر نیست جز شکن زلف دوست * فتنه در افق نیست جز خم ابروی یار * الحمد لله و عود کتاب اقدس رسیده و فرموده حضرت بهاءالله جل ذکره الاعظم (سترون الکل فی ظل امر الله) ظاهر و باهر گشته روز بروز اشراق شمس محبت الله تابنده تر و مسحاب اهل ضلال و حجاب را پراکنده تر می نماید

برای مبلغین مجالی باقی نیست از همه افاق نعره این المبلغین بلند شده و گروه بگروه همه روزه در کهف امان شریعت جمال مبارک وارد می شوند و در ظلال سدره منتهی و شجره طریبی ماوی می گیرند در این اوقات کاملاً ایه و تدخولون فی دین الله افواجاً مصداق پیدا نموده منجمله از اشخاصی که در این ایام پرده اوهام را دریده و بنور ملک انام منور گشته و جزء اغنام الهی گردیده یکی از علماء معروف درجه اول است که بر اثر دو سه جلسه صحبت بنور یزدانی فائز گردیده و از عبده اصنام گزاره گیری نموده و محراب و منبر را ترک گفته و اینک دیوانه وار بشر تعالیم مبارک مشغول است و دیگر آنکه یکی از اشراف و اعیان نیز بر اثر ملاقات مبلغ امر الله و ناشر نعمات الله ... جام سعادت را نوشیده و سرمست باده محبت الله شده است

و دیگر آنکه در این اوقات بشارات روح انگیز از همه افاق چون غیث ها طل می ریزد و اخبار مسرت امیز از شرق و

غرب می‌رسد که فلاسفه و بزرگان عالم تصدیق کرده اند که حیات بشر فقط منحصر بقبول کردن تعالیم جمال قدس است از اینجهت اهالی هر اقلیمی نهضت غربی نموده اند که باید عالم صالح عمومی بلند شود و رایت یا بهاء الاهی در افق مرتفع گردد و دیگر آنکه حضرت اوآره [۱] علیه بهاء الله الاهی بشمله محبت الله ارویا را مشتمل نموده و شب و روز در کنفرانس های بزرگ اروپا به نشر تعالیم مبارک مشغول است و دسته بدسته برای فحص و تحقیق میروند و بنور الاهی فائز میگرددند و يك نسخه از متحد المال های محفل روحانی حیفای برای قرائت و زیارت ان سواذج وجود لفا فرستادیم که در ان متحد المال عین مکتوب حضرت اوآره که از لندن فرستاده مندرج است و دیگر از بشارات آنکه در این ایام ملکه هولاند بر اثر ملاقات مسس... ایمان آورده و مستقر سلطنت و عظمت خود را وداع گفته برای تبلیغ با آمریکا رفته اند

دویم — وظیفه محفل روحانی رتق و فتق امور بهائیان است یعنی بهائیان در هر مورد مکلفند به محفل روحانی رجوع کنند و هر حکمی را در هر قضیه محفل روحانی داد واجب الاطاعه خواهد بود از این جهت است که در هر شهری چند نفری هستند عضویت محفل روحانی را بهر قیمتی هست از دست نمیدهند و همیشه محفل روحانی را به عقد دائمی خود نگاه داشته اند .

و محفل روحانی کمسیون های دیگر را برای اداره کردن بعضی مقاصد باسامی مخصوصه وضع کرده و هر کدام متصدی خدمتی می شوند که در تحت نظارت و دستور محفل روحانی

۱ آ واره نویسنده کتاب کشف الخلیل است که اکنون آیتی است

انمقصد و خدمت را انجام دهند و در سابق اسامی آنها محفل بود و اکنون شوقی افندی آنها را اجنه می گویند * محفل نورانی محفل تقدیس * محفل تهنیت * محفل نشر نفحات * محفل نطق * محفل درس تبلیغ * محفل درس اخلاق * محفل کمیته مدرسه تربیت * محفل خادمین اطفال * محافل بالافانی * محافل تبلیغی * محفل گلستان جاوید *

بر قارئین محترم شبهه نشود که کثرت این محافل و این اسامی دلیل بکثرت نفوس بهائی است

نه چنین است چرا که اینگونه محافل فقط در طهران و همانست که دارای دویت سپید نفر بهائی است و در سایر بلاد چنانچه اشاره شد بقدر آنکه یکی دو محفل رسمی تشکیل دهند جمعیت ندارند و در طهران نیز بعضی از بهائیان عضویت پنج محفل و شش محفل و هفت محفل را دارد مثلاً امشب در محفل نورانی میرود که عضو است و فردا شب در محفل تقدیس میرود که عضو است باینطور تمام شب های او در عضویت محافل بخدمت امری صرف می شود و بعلاوه این اجتماعات و محفل بازی را برای سر گرمی و دلخوشی خود قرار داده اند که عده بهائیان بهمین بازیهای عضویت محفل و ریاست محفل و منشی گری محفل خوشدل و ریشخند شوند و پراکنده نگردند

و من خودم تأثیر این مسئله را در اغلب جوانان بهائی دیده ام یعنی همان جوانی که قدری آگاه گردید باینکه تمام اینها حقه سازی است و سایرین بی بردند که او باصطلاح خودشان مخمور شده او را در چندین محفل عضویت نامزد کردند در يك محفل رئیس شد و در محفل دیگر منشی و در محافل دیگر

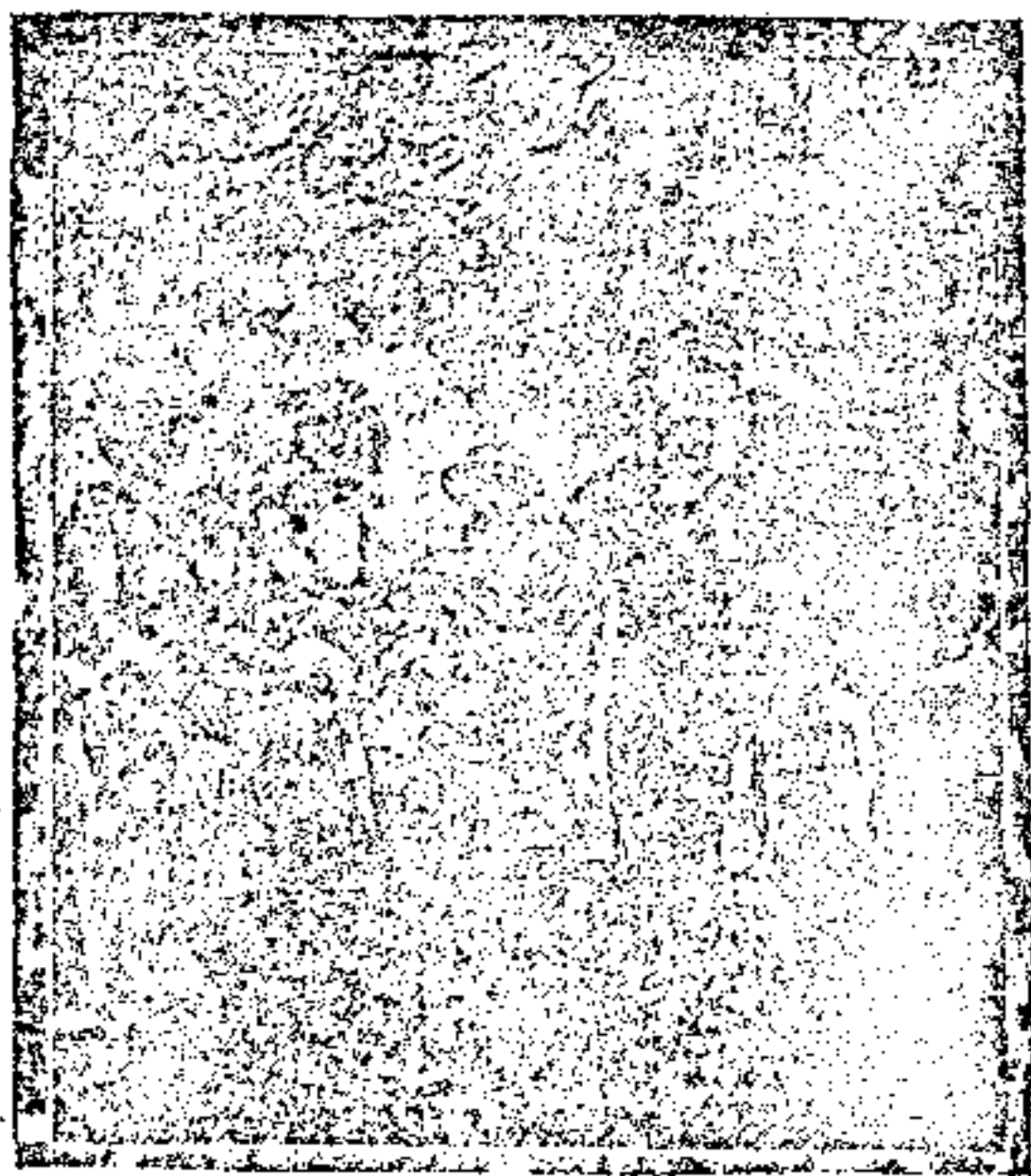
جزو اعضاء رئيسه گردید که همین گرفتاری های محفلی پای بند او شده و شهوت ریاست که در نهاد بشری است دامن گیر او گردیده بر ریاست همین محافل قانع شده و اظهار عقیده خویش را نمی نماید

باری محفل مبلغین که میرزا عباس انرا موسوم به محفل نورانی کرده و شوقی افندی انرا به لجنه تبلیغی موسوم داشته عبارت از یکمده از فضیلات بهائی است که قوه تحریر و تقریر داشته باشند و بتوانند از عهده انجام وظیفه برآیند و معلوماتشان نسبت بسائر بهائیان زیادتر است از اینجهت آنها مبلغ نامیده شده اند و وظیفه حضرات اداره کردن محافل ملاقاتی و تبلیغی است

محافل ملاقاتی و تبلیغی

بهائیان را دو محفل دیگر هست یکی ملاقاتی و دیگری تبلیغی محفل ملاقاتی اختصاص بخود بهائیان دارد و باصطلاح خودشان نباید اغیار در آن وارد شود بلکه خود احباب هفته یکمرتبه در آنجا مجتمع میشوند و از آثار و الواحی که در آنها ذکر الوهیت میرزا و کبریائی او نوشته شده است یکمفر با تغنی و آواز می خوانند و سایرین گوش می دهند و ضمنا هر کدام يك معجزه و خارق عادتی از میرزا یا از پسرش میرزا عباس ذکر می کند و بسایر ملل طعنه میزنند که چرا محتجب مانده اند و آنان نیز مانند بهائیان کوسفند نشده اند اگر کسی در آن محفل اختصاصی ملاقاتی بتواند وارد شود منظره غریبی مشاهده مینماید و صحبت های شگفت آمیزی می شنود و به یقین همین می فهمد که کوساله پرستان عهد موسی افسانه تاریخی نبوده بلکه حقیقت بوده و واقعیت داشته چه که در آن منظره می بیند و می شنود عقایدی را که

اینجا شاید یکی از آن محافل تبلیغی باشد که در باغ شیکانجو
منعقد شده که خود میرزا عباس مبلغ است



سامری های سه هزار سال قبل نگفته و نکرده اند و از این گونه
عقاید بیزار بوده اند

اما محفل تبلیغی مرگب است از يك نفر صاحب خانه و
يك نفر مبلغ و یکی دو نفر واسطه که مبتدی را در آن محفل
با انواع وسیله میاورند .

برای آنکه مطلب بهتر واضح شود و در اثیه جوانان واقف
گردند که بعد ها دعوت انشخص واسطه را نپذیرند و در اندام
شوم گرفتار نشوند عرض میکنم که آن واسطه عیناً شخص بهائی
است که برفیق مسلمان بی اطلاع خود میگوید « سبحان الله نمی
دانم تکلیف چیست و شب مرا به خانه بهائی ها بردند و تا سه
ساعت بلندشان صحبت میکرد و صحبت های خوبی بود که آدم
مبهوت مینماید اگر آن رفیق مستمع در جواب او بگوید من مشرف

می گویند نباید ابتدا گوش بحرفشان داد فوری تصدیق می کند و میگوید بلی من هم فهمیدم تمام مزخرف بود ورشته کلام را قطع میکنند .

و اگر آن رفیق خشوتی نکند و استفساراً بگوید چه می گفتند ؟ او مشغول می شود بحرف زدن و تبلیغ کردن که چنین و چنان می گفتند و شروع بگفتن يك سلسله داستان مفصلی از دلائل و براهین و معجزات و غیب کوئی آقای میرزا و غیره می نماید و خود را نیز بيك حالت مبهوت و متحیری جلوه می دهد که در طلب مجامده و تحقیق است و سپس باو می گوید شما که فصیح تر و زیبان اور ترید امشب بیائید باتفاق برویم و جوابشان بدهیم

بدینواسطه این شخص را فریب میدهد و دعوت می کند و فردا شب متفقاً به آن محفل شوم وارد میشوند و شاید برای بعضی از قارئین محترم در سوانح عمری چنین شبی اتفاق افتاده باشد و آن مبتدی را امشب در آن محفل تبلیغی که فقط برای چنین کسی منعقد شده است وارد می نماید و نخست خودش شروع می کند اولاً بچنگ زرگری کردن و بعضی سؤالات را از مبلغ نمودن همان سؤالات و ایراداتی که مبلغ را در حل جواب انها چابک تر می داند بالاخره امشب هم باینطور واسطه سائل و مبلغ گوینده و آن مبتدی بیخبر هم مستمع می شود و گاه گاهی هم صاحبخانه معجزاتی یا از فینه سر میرزا عباس و یا از پشم ریش خود میرزا بگوش حضرات میکنند

بالاخره این شخص مبتدی را در تحت نظر میگیرند و اسم او را در محفل مبلغین ضبط مینمایند و او را چندین دفعه دیگر

در چندین محفل میبرند و او نیز چند نفر دیگر از دوستان و اقارب خود را بمرور با خود میبرد بلکه چیزی بفهمد و در این اثناء محفل مبلغین که بعدها شرح انرا خواهیم گفت که چنان راپرت ها با او میرسد * در اطراف این شخص مبتدی مشورتها میکنند و ارائی می دهند گاهی محفل را عوض می کنند و گاهی مبلغ را تبدیل می نمایند و گاهی طرز سؤال و جواب با او را در خود محفل طرح و تعیین می کنند که اینطور سؤال کنند و اینطور جواب بدهند کی ناطق باشد و کی سائل گردد کی لوح بخواند و کی مستمع الی غیر ذلك

و ان واسطه یا ابتدائاً کسی را در نظر می گیرد که با او رفاقت و خصوصیت کند و بحسن معاشرت یا او مرادده نماید که بالاخره او را به ان محفل تبلیغی بطوریکه ذکر شد وارد کند و یا آنکه رفیق خود را در صورتیکه بداند بهیچوجه حاضر نیست ذکر بانی یا بهائی بشنود و اگر بفهمد انجا محفل بهائی است قطعاً وارد نمی شود بیخانه دید و بازدید او را راه نمون میشود که بالاخره وی را بدان محفل شوم ببرد بهر صورت اینها مکلفند تبلیغ کنند و اهم طاعات و اعظم عبادات نزدشان تبلیغ است چه علاوه از نصوصی که در دست دارند که تبلیغ چقدر مهم است استخلاص خودشان را از ذلت و هوان نیز منوط و مربوط بتبلیغ میدانند زیرا هرچه عده آنها زیادتر شود قطعاً اسارت و ذلتشان کمتر خواهد شد اینست که بجان و دل در این راه می کوشند و نظر بهمان فلسفه که ذکر شد در هر فریب خورده عاطفه فریبندگی ایجاد می شود و انصافاً اگر بهائیان اوامر و نواهی مراد و مقتدای خود را در هیچ موقع نشنیدند و پیروی نکرده و

نمی‌کنند در مورد تبلیغ و اضلال دیگران که منافع موهوم خودشان
متصور و منظور است. بهیچوجه تسامح و تساهلی ندارند
گامی مسلمان میشوند که تبلیغ کنند گامی یهودی میگردند
که تبلیغ کنند بکیش زردشت خود را معرفی می‌کنند که تبلیغ
کنند در مجامع پروتستانی وارد میشوند که تبلیغ کنند بی‌شکل
باشکال، بختلافه حتی

پسر یکی از مباحثین درجه اولشان که از ذکر اسم او خود
داری می‌کنم چند سال قبل در مدرسه پروتستانی‌ها میرود و
مسیحی می‌شود و غسل تعمید هم میگیرد پس از مدتی بحضرات
معلوم میشود که این جوان دغل باز دروغگو بهائی است و برای
اضلال شاگردان مسیحی که آنها را تبلیغ کند آمده و مسیحی شده
بالاخره زدند و بیرونش کردند.

حالا این اقدام را خودش بطیب خاطر یا یامر پدر و با اشاره
میرزا عباس کرده نمی‌دانم و ممکن است خودش بطیب خاطر برای
خدمت بدیانت پدری این اقدام را کرده باشد چه که این حرارت
در اغلب بهائی زادگان موجود است اما عجب در این است که با این
همه سعی و کوشش و تبدیل لباس و پوشش باز بطوریکه اشاره
شد در مدت چهارده سال اخیر بیست نفر را نمیتوانند در همه بلادشان
دهند که متاثر از این اقدامات و مذاکرات شده و بر عده بهائیان
افزوده باشد بلی این عدم تاثیر از همانست که اشاره شد چون
امری حق نباشد با هزاران تکلفات و تصنیعات از این قبیل نمیتواند
استنتاج نتیجه کند

طرز اداره کردن

مجلس مبلغین محافل ملاقاتی و تبلیغی را

در سابق عده اعضاء مجلس مبلغین نوزده نفر بود ولی حالیه چون سایر محافل به نه نفر محدود شده است از فضلاء بهائی نه نفر که مبلغند برای عضویت این مجلس انتخاب میشوند و وظیفه آنها این است در هر محلی اگر مجلس ملاقاتی خواستند دائر کنند مجلس مبلغین بکنفر مبلغ را که در خور اشخاص آن محل است انتخاب میکند که در روز یازدهم موعود برود و برای آنها نطق کند و هر کس داوطلب شود که مجلس تبلیغی بگیرد از این مجلس درخواست مینماید تا مجلس بکنفر مبلغی که در خور مبتدیهای آن مجلس و رفقای صاحب خانه باشد معین کند مثلا اگر صاحب خانه فکلی و شخص اداری باشد یکی از فکلی های مبلغین برای آنجا انتخاب می شود و اگر صاحب خانه و مبتدیهای آن محل کاسب باشند یکی از مبلغین کاسب برای آنجا انتخاب و معین میگردد در اینجا متذکر میشوم بدو خانه که یکی در اوائل خیابان علاءالدوله و دیگری چهار سال قبل در خیابان قوام السلطنه مجلس تبلیغی منعقد بود و چون در این دو خانه میز و صندلی بود اعضاء مجلس مبلغین چه رقابت هائی داشتند که مبلغ آنجا شوند و چندین سال قبل يك مبلغ مهم ریش بلندی که او را حضرت . . مینامند و از فضل جز اسمی ندارد بلکه مجسمه بلادت و بی شعوری است اما شیخ رئیس و بوعلی سبنای حضرات است و اکنون معلم مدرسه تربیت است در همدان که آن اوقات معلم مدرسه تأیید شده بود با حالت شکوه و اندوهی بعن گفت که من مبلغ مجلس خیابان قوام

السلطه بودم به محض آنکه اواره وارد طهران شد او را بدان محفل بردند و مرا جواب دادند و این شکوه را بیشتر از آن شخصی میکرد که اواره بمنزاش وارد شده بود و از هر حیث اول شخص اینطایفه بود ولی چون فوت شده از ذکر اسمش خودداری میکنم

باری هر هفته میباید راپرت مبتدیان و طرز سؤال و جواب با مبتدیان و اخذ نتیجه به محفل مبلغین برسد و از آنجا دستور و سرعشق بگیرند و خود راپرت دهند همان مبلغی است که مضمون محفل مبلغین است و گاهی می شود که محفل مبلغین وقتی راپرت سؤال و جواب با یک نفر مبتدی تازه را می شنود در ساعت در آن موضوع صحبت می کند و استهلاک وقت مینماید که بالاخره بجائی منتهی نمی شود و باقی مذاکرات برای جلسه آینده میماند تا آن قضیه حل شود

مثلاً چون راپرت میدهند که وقتی با آن مبتدی شروع به صحبت کردیم در ضمن پرسید اگر بهاء الله چنین مقام مهمی را داشت چرا سید باب او را وصی خود نکرد و میرزا یحیی را وصی کرد ؟ یکی از اعضاء محفل با لحن اسف انگیزی می گوید ای داد بیداد این شخص ازلی است (چونکه از ازلی ها خیلی خائف و اندیشناکند) یکی دیگر سؤال می کند صورت باریک و قد وسطی ندارد ؟ میگوید * بلی * میگوید قطعاً او ازلی است چونکه پارسالی هم در فلان محفل که من بودم آمد و همین سؤال را نمود .

یکی دیگر میگوید این شخص بهمین علامت که گفتید یکروز دیدم از درب دکان فلان شخص ازلی عبور میکرد یقیناً او ازلی است .

بالاخره هر کدام يك چنین علامت و نشانه برای او ذکر کرده و با اتفاق آراء مقرر می شود که دیگر آن شخص را به محفل نیاورند ۱۱۱

در اینجا خوب است خود بهائیان قدری متفکر شوند چه تناقضاتی در عقاید و اقوال آنها موجود است اگر فی الواقع کلام میرزا را چنانکه معتقدند غالب و مهیمن بر همه کتب و صحف اسمانی میدانند و کلامش را نافذ و موثر می بینند و همه ملل را مرده بیجان میدانند و تمام فلاسفه و امرا و سلاطین و ساکنین کره را خراطین ارض می پندارند و جمیع نیغاء و متکلمین عالم را در قبایل يك طفل بهائی اخرس اللسان می شمارند و همگی براهین و دلائل را در مقابل يك کلمه میرزا معدوم الاثر می بینند و در این ظهور بقول خودشان کلمه اثبات بر کلمه نفی تقدم پیدا کرده پس چرا از مصاحبت یکتفر از تبعه میرزا یحیی یا یکتفر از تبعه میرزا محمد علی متوحش و اندیشناك میشوند و میرزا عباس صحبت آنها را سم مهلك دانسته و پیروانش را از هم نفی با ان ها نمی شدید فرموده و از قضایم هر يك از بهائیان مصحبت آنها رسیدند افلا از قید بندگی و تبعیت میرزا عباس و پدرش گناره گرفت و بقول میرزا عباس يموتی (۱) شد در صورتیکه تبعه میرزا یحیی و تبعه میرزا محمد علی نیز چون حضرات بنحوی دیگر اسیر خرافات و گرفتار موهوماتند و برای آنکه قلم از سطور ادب و عصمت خارج نشود می گویم :
همینقدر شیر خالدار برادر یلنك است

۱ يموتی ضد یحیائی است میرزا تبعه برادرش میرزا یحیی را يموتی نامیده چنانچه مرحوم آقا نجفی را ابن الذئب و مرحوم امام جمعه اصفهان را رقصاء نام نهاده !!

محفل تقدیس

محفل دیگری دارند موسوم بمحفل تقدیس وظیفه این محفل است که هفته یکمرتبه یک شام یا نهار با اندازه نه نفر تهیه می کند باینطور که از بهائیان درخواست کرده هر یک در مدت سال تقبل یک اطعام نه فری بگذرد و هر کدام وسعت دارند و می توانند به پذیرند متقبل می شوند و اسم آنها را محفل تقدیس در دفتری نوشته و تعیین وقت به تراضی محفل و صاحب خانه میشود و آن عده نه فری که در آنجا دعوت می شوند سه قسمند یکی بهائی است که باطنا فهمیده و پی برده است که این بساط حقه بازی بود و هرچه گفتند دروغ و تذویر بود و هر پیش کوئی کردند معکوس درآمد و هر سعادت را که بشارت دادند منحوس گردید و لیکن ملاحظاتی هنوز خود را از جامعه بهائی جدا ننموده یعنی نتخواسته آنها را هم بر نیچاند اما قهراً و طبعاً از کلمات و اشارات و عدم حضور او در محافل بحضرات بهائی معلوم می شود که این شخص میخواهد از گله کوسفندان جدا شود و ادم گردد انرا باصطلاح خودشان مخمود مینامند لهذا وی را در محفل تقدیس دعوت میکنند شاید ببرکات و اثرات نهار یا شامی (که قطعا تأثیر او از کلمات میرزا زیادتر است) بتوانند او را در گله نگاهداری کنند

و یکی دیگر مسافری است که از شهری دیگر وارد شده در آنجا دعوت میشود تا وقتی مراجعت بشهر خود کرد تهریف اجتماعات بهائی طهران را بارهنگان ببرد

و یکی دیگر همان مبتدی است که چندین جلسه و چندین

محفل آمده و چون شخص اخلاقی بوده با در ضمن غرضی داشته که اعتراضی نکرده اقایان باور نموده که او تبلیغ شده و تصدیق کرده از اینجهت بامر محفل مبلغین او را در محفل تقدیس دعوت می کنند تا در آن محفل از برکات لقمه که باو میخورا نقد واقعا تصدیق کند و چون خودشان گوسفند گردد در واقع به لقمه محفل تقدیس غسل تعمید می دهند و این سه طایفه فقط باید در محفل تقدیس دعوت شوند و متمتع گردند

و محفل مبلغین نیز پس از راپرت محفل تقدیس که مدعویین این هفته چه کسانی هستند و در خانه کی مجتمع می شوند بکنفر مبلغ و ناطق که صلاحیت ان اشخاص وان محل را دارد بر میگزینند و بانجا می فرستند و ان ناطق و مبلغ هم مکلف است شرح نطق و تبلیغ خود را در جلسه بعد برای محفل مبلغین بگوید و ضمنا اثرات صحبت خود را در ان بهائی های مخمور و مبتدی تازه بیان کنند که محفل مطلع شود و هر يك از ان اشخاص را بجای خود بشناسد که اگر بیک دعوت و طعام کارشان تمام نشده بطعام دیگر دعوتشان کند و خانه که محفل تقدیس در او ضیافت می کند اگر دارای میز و صندلی و مبل باشد و نسبتا طعام و پذیرائیش از سایرین بهتر باشد در میان مبلغین تقریبا چسان سر قفلی پیدا می کند و در حضور بچنان خانه بیکدیگر تسابق میجویند خارج از وظیفه نکارش ما است

و غیر از این محافل محافلی دیگر دارند از قبیل * محفل نشر نفحات * و محفل اصلاح * و محفل تهذیب * و محفل نطق * و محفل درس تبلیغ * و محفل خادمین اطفال * و محفل کمیته مدرسه تربیت * و محفل گلستان جاوید * و غیره

که تمام آن ها ابتدا و بالا برای توسعه امر تبلیغ منعقد گردیده
و ما در صدد ذکر آن ها و شرح وظائف آن ها نیستیم بلکه
از این قسمت هم که شرح دادم و موجب کسالت خوانندگان شدم
معذرت می طلبیم .

اما چون مقصودم ابطال اعظم براهین واقوم دلائل آنها که
نفوذ است بود تا گزیر شدم شرح تبلیغات و زحمات آنها را مجعلا
داده باشم و ضمناً بگویم

نفوذ که برهان اعظم حضرات است که آن را چون شمشیر
برنده می دانند و بحکم * السیف اخر الحبل * برخ هر کس
می کشند و تکیه گاه اصلی و حقیقی آن ها است ابتدا در بین
پیست و ظهور و بروزی ندارد چرا که با این زحماتی که در
راه تبلیغ کشیده و می کشند وجه مبلغ ها خسارت تبلیغ را داده
و می دهند در این مدت چهارده سال که نگارنده از جامعه آن ها
مظلم هنوز ده نفر را توانسته اند تبلیغ کنند که حقیقه مانند
خودشان بهائی شوند و تا آخر ثابت و برقرار بمانند

بلی در این مدت ۱۴ سال بقدر ده نفر در میان آنها وارد
شدند و چون از حیث علم و دیانت و معروفیت از خودشان
مهندب تر بودند مقام ریاست و قیادت و برتری را هم حائز شدند
ولیکن چون حقیقتاً خدا طلب و حقیقت جو بودند و باغوا و
مخالطه حضرات گرفتار شده بودند هر کدام بتوبه خود یکی بعد
از دو سال دیگری پس از سه سال و دیگری پس از چهار سال
فهمیدند و برگشتند .

نگارنده شرح احوال یکی از آن ها را برای مزید اطلاع
قارئین بجای خود خواهم گفت که بچه دلائل مخالطه امیزی

فریب خورده بود و برای فحص و تحقیق نزدیک تر رفته و در میان حضرات وارد شده بود بالاخره پس از محرمیت با حضرات بشناج اعمال و مستی دلائل آن ها واقف شده ان جامعه پرازفساد و بدبختی را وداع گفته مراجعت نمود

باری خود بهائیان هم معترفند که در اینمدت چهارده سال بهائی تازه واردی ندارند و اگر چند نفری هم بود بر گشتند و بعید نیست نفوذ ایشان هم مانند پیش کوئی ها که یا پس کوئی بود و یا معکوس شد نفوذشان هم معکوس باشد

نکارنده از برکات و اثرات همین نفوذ جمعی از خود بهائیان و بهائی زادگان می شناسم که بر کشته اند و بد میگویند ولیکن چون پدر و مادر یا اقوام بهائی دارند اظهاری نمی کنند و خود بهائی ها هم میدانند و انهارا مخمود نامیده که گاه گاهی به محفل تقدیس هم دعوتشان میکنند تا از برکات و آثار لقمه آتش ایمانشان روشن و مشتعل گردد !!

نفوذ

کلام تمیزی که از قاب تراوش کند و از افق راستی طلوع نماید و موجب سعادت بشر گردد بدین هیچ حیل و دسیسه و خدغه و ایرنگی در قلوب موثر می شود و نفوذ می کند و تاثیر و نفوذش هم الی الابد هست و ابدا آن موثر از ان متأثر انفکاک نیپذیرد مانند حس ملکات حسنه و قبح ملکات رذیله که جزه احکام عقلی است چون با حکم عقل و قبول انسان توأم است اول گوینده که زبان فطرت بود قباحیت ظلم و حسن رد و دینه را سرود موثر شد و درشنونده تاثیر کرد و ان اثر در این متأثر الی الابد هست

چرا که از سادج فطرت ادا شده و از حلقوم انسانیت ظهور نموده است و این تاثیر و نفوذ را نمی توان کسی بخود نسبت دهد یا از معجزات خود بشمرد چه که بحکم فطرت عاطفه انسانیت مقناطیس همان حکمتست و ظلم قبیح است و ردودیه مستحسن حکم عقلی است نفوذی که جزء معجزات شمرده شود اگر پیدا شود (و حال آنکه هرگز پیدا نمی شود) امر و حکمی است که برخلاف فطرت و نهاد بشری صادر شود و بدون هیچ اغراض ظاهری مؤثر واقع شود و نفوذ پیدا کند

مثلاً متکلمی فرضاً بر خلاف ناموس فطرت و عقل اگر بگوید ظلم خوب است و رد و دائع بد و این کفتن حقیقه تاثیر کند و ماهیت اولیه بشر را که بعکس او قائل است تقلیب کند معجزه است

ایا چنین تاثیر و نفوذی در بشر است که بتواند قلب ماهیت کند ؟ بدیهی است نه پس نفوذ باین معنی که گفته شد محال و ممنوع است

اما نفوذ و تاثیر باینطور که متکلم سخنی آغاز کند یا مبادی تعلیم دهد که موافق ناموس طبیعت باشد و جنبه تاثیر و قبول بخود بکبرد خیلی زیاد و موجود است نهایت آنکه در بعضی شدید است و در بعضی خفیف در بعضی زیاد است و در بعضی قلیل باز میگوئیم فطرتاً بعضی اشخاص جواد و کریم خلق شده اند و بعضی دیگر بخیل و لثیم بعضی شجاع و متهور و بعضی جبان و خائف بعضی تند خو و خشن و بعضی حلیم و بردبار ایا نفوذ و تاثیر توانسته است انشخص بخیل را جواد و کریم کند ؟ یا انشخص جبان را شجاع و متهور نماید ؟

بلی اگر کسی توانسته شخص طویل القامه را قصیر القامه کند
یا کوبه المنظر را صبح المنظر نماید می تواند در ملکات فطریه
دخالت و تأثیری نماید

باز میگوئیم نفوذ و اراده بشر خرف را لو او لالا نکند و
سنگ سیاه را گوهر جهاتاب نماید خواجه حافظ شیرازی میگوید
گر جان بدهی سنگ سیه امل نگرود

با طبیعت اصلی چه کنند بد گهر افتاد

بسی اشخاص که در صدد تهذیب اخلاق خود بر آمده و
بالاخره زحمانشان در مقاومت با خصائل ناپسند طبیعت عقیم و
بلا نتیجه ماند و عزم و اراده آنها نتوانست اخلاقی را که دست
قاهر طبیعت در وجودشان راسخ نموده معدوم و ریشه کن نمایند
بلکه پیوسته مطیع و در حقیقه قوه مجربه انملکات و صفاتی واقع
میشوند که در فطرت آنها متمکن و نیرومند است

کانت و شوینهور نیز می گویند که بعلم و اراده مرئی
یعنی به نفوذ قول او غرائز طبیعی که تابع ساختمان دماغی و
عصبی انسان است تغییر نکند و جراثیم فطریه بسططان نفوذ و
اراده تبدیل نشود

درخت پید بقوه علم و اراده میوه امید نهد و چهره سیاه
به نیروی حکم و نفوذ رخساره سفید نگردد غرض آنست که علم
و اراده را در تغییر غرائز فطریه ناتوان و زبون دیده اند

در اینجا کسی نمی تواند ایراد کند که بعثت انبیاء و سعی
و کوشش معلمین اخلاق و مورالیست ها چه نتیجه دارد چه که
ما قبلا اشاره کردیم باینکه انبیاء عظام نیز برای تغییر و تبدیل
گوهر انسانی مبعوث نشده اند بلکه آنها برای تلطیف و تهذیب

آمده اند که اگر بشر متابعت حقیقی از آن تعلیمات بنماید تا درجه می تواند خود را سعادتمند کند و شاید اختلاف مدارج ایمانی که در آیات و اخبار مصرح است اشاره باختلاف مراتب فطرت انسان باشد

بازی مقصود از نفوذ و تاثیر نفوذ و تاثیر عادی و اصطلاحی است که باعث تلطیف و تهذیب می شود و آن در هر مراد و مرشدی بوده و در هر استاد و شاگرد دیده می شود و در هر بزرگ و کوچکی موجود است نهایت آنکه در انبیاء و فلاسفه و مورالیست ها بیشتر است و بهائی ها نمی توانند نفوذ میرزا را مانند نفوذ کلامه خاتم انبیاء جلوه دهند برای آنکه آن حضرت در آغاز دعوت خود علی رؤس الاشهاد کتابی آورد و مبادی تعلیم داد و روز بروز خود آن کلام چنان مؤثر شد که بیست سال نکشید که تمامی اهالی مکه و مدینه و طائف و یمن و اطراف مؤمن شدند و سی سال طول نکشید که دو ثلث جمیع روی زمین ایمان آوردند.

ولیکن میرزا مانند همان تاجری است که روز اول سرمایه باو دادند و بعد از هفتاد سال تجارت و زحمت علاوه از آن که سرمایه چیزی نیافزوده سه ربع آنرا بر باد فنا داده یعنی از دستش رفت و بکریج از سرمایه بدستش باقی مانده چنانچه قبلا اشاره کردیم که در موقع دعوت و انقلاب سید باب جمعی برای تفحص و تحقیق رفتند و هنوز در مقام فحوص و تحقیق بودند که فتنه بالا گرفت و کار بچنگ و جدال و قتل و قتال رسید و آن اشخاص مجاهد و متفحص بوزده شدند و جامعه آن ها را قبول نکرد و اولادشان بدست میرزای فریب زننده افتاد و بتصدیق

خود بهائیان که اولاد همان بانی‌های روزاولند عده ایشان کاسته شده و یکره‌ی بیشتر باقی نمانده است

خسارت میرزا

اینجا هر دانشمند زیرکی می‌فهمد که خیلی به میرزا خسارت وارد آمده است یعنی اگر کسی تنبلی کند و عیش و عشرت نماید تا دولت از دستش برود چندان غصه و اندوهی ندارد می‌گوید بر اثر تماون و غفلت و تنبلی خودم بود که نمی‌خواستم تن بزحمت دهم تا ده را بیست و صد را دویست نمایم ولی خیلی بجهت میرزا مشکل است که خودش و میرزا عباس پسرش چقدر حقه‌ها بکار بردند و چه نیرنگها زدند و چه محفل‌ها آراستند و چه دروغها انتشار دادند و چسان اغنام خود را با امروز و فردا و عنقریب چنین و چنان می‌شود و سال دیگر فلان و بهمان می‌گردد نگاه داری کردند بالاخره بجمعی معلوم شد و برگشتند و بان جمع قابل نیز دو سال دیگر یا ده سال دیگر معلوم خواهد شد و چنانکه سه ربع این سرمایه از دست میرزا و میرزا عباس با آن مهارت و تجار بی که داشتند رفت و معدوم شد این ربع دیگر نیز از دست جناب شوقی افندی خواهی نخواهی می‌رود

اگر چه نکارنده شوقی افندی را جوان خوب بیچاره می‌دانم و خیلی مقام علمی و اخلاقی او بهتر از میرزا و میرزا عباس است و شاید اگر خود ایشان در بدایت بجای میرزا یا میرزا عباس می‌بودند نه فریب از دیگری می‌خورده‌اند و نه دیگران را فریب می‌زدند و رضا نمی‌دادند این همه آدم بی‌کناه کشته ریه هوا پرستی و خدا بازی و شریعت سازی او شود و



شوقی افندی

برای شهوت خدا شدن هزاران خانمانهای نجیب بیچاره را باد فنا بدهد.
 ولیکن آن ها کردند و بزیر خاک رفتند و خدائی اندوخته
 مهیا شده برای ایشان بمیراث باقی مانده است و جمعی کوسفند
 دور او را گرفته اند ایشان هم چاره ندارند و انصافاً هم در عالم
 مادی نمی توان از چنین دوات هنگفتی صرف نظر نمود و این
 کوسفندان شیربده را زها کردواز کسک و پشمان ها صرف نظر نمود.
 گوش به بینی و دست از طرح بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

رجوع به حجیت نفوذ

نفوذی را که بهائیان برای اثبات صدق میرزا برهان لامع و حجة قاطعه قرار می دهند و بدان برهان می خواهند دیگران را تبلیغ نمایند و بقائمیت سید و خلائای میرزا ساکنین زمین را مانند (۱) مکان ملاء اعلی قانع و معتقد نمایند بهیچوجه در کار نیست و اگر نفوذ باینمعنی را که پیروی و اطاعت تابع برهان صدق متبوع میشود قائل شویم لازم میاید که جناب میرزا از عرش عظمت کبریائی یائین بیاید و پیروی و اطاعت از غلام احمد قادیانی کند چرا که نفوذ در او بیشتر است زیرا غلام احمد قادیانی باآنکه بعد از سید باب و میرزا دعوت کرده و دعوی مهدویت نموده و مدعی مقام الهام شده تبعه و مریدان او بیشتر از تبعه و مریدان سید باب و میرزا است و برای آنکه بهائی ها کور شده اند که فقط جمال میرزارا به بینند و گر شده اند تالحن ملبح میرزا را بشنوند و البته سخن مرا باور نمیکنند بلکه محسوسات را هم انکار مینمایند تا کز پریم از احن ملبح خود میرزا دلیلی برای شدت نفوذ غلام احمد قادیانی بیاورم تا بهائیان بشنوند در کتاب اشراقات منطبعة در بهائی در سطر اخر صفحه هفتم میگوید

نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعاه قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرموده شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گذاشتند و

عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریبان است
باری چون حقیقت نفوذ دانسته شد لازم است بدانیم این
عده مختصری که بهائی شده و دور این گامه جمع شده اند چه
طبقه اشخاصی هستند

بهائیان کنونی از چهار طبقه اند

بهائینی که از اولاد و احفاد انشخص اولی است که به
دست غول مبتلا گردیده بود چهار طبقه اند که وقتی بحقیقت
تاریخ بنکریم و اصل قضیه را روشن سازیم بخوبی معلوم میگردد
که تابعیت این غول نیز با علل دیگر توأم بوده که توانسته مختصر
شکاری کند و اشخاصی را بدنبال خود ببرد نه آنکه این غول
قرن نوزدهم اینقدر هنرمند و چالاک بوده که مانند غولان قرون
اولی و وسطی بتواند فقط بهر و کفایت خویش جمعی را مانند
حسن صباح بفریبد یا مثل غلام احمد قادیانی جمعی از اسلام
و مسلمین را به تبعیت خویش ملزم کند که بمهدویت او اعتراف
نمایند اینست که احوال روحیه این چهار طبقه مردمی که گروه
بهائی را فعلا تشکیل داده اند ذکر کرده قیاس و حکم قضیه را
بوجودان پاک و دانش تابناک قارئین واگذار می نمایم

زردشتی

یک طبقه از بهائیان زردشتی هستند که یک هزار و سیصد
سال است از هر سعادت دور و از هر دانش و معلوماتی بی
نصیب و مهجور مانده اند حتی تاریخ ملت خود را هم نمی
دانند فقط بعضی از سلاطین کیان و ساسان و زردشت را انبیاء

خود می دانند و از آنان نیز آثاری که حقیقه بتواند این ملت
 بی خبر را اداره کند بدست نیست اگر کسی کاملا با آنها منشی
 شود و از عقاید و عادات آنان آگاه گردد می داند بچه اوام
 و خرافاتی مبتلا شده اند و چنان بمظالم طاقت فرسای دستوران
 و راه زنان گرفتار گردیده اند و دستوران این و کیش را بهوا
 و هوس خویش چنان واژگونه نموده اند که اگر به این گوش
 نشان دهند او را باز نشناسد

مثلا اگر یکمرد از آنها میبرد دستور چندین قسم پول می
 گیرد تا آن مرده را بدخمه فرستد سپس می گوید این بیچاره مرتکب
 گناهی بزرگ شده است که هنوز کلاغ او را نخورده است و بدین
 بهانه پول دیگر می گیرد تا طلب مغفرت کنند و نمازی برایش
 بخواند شاید کلاغ سر مرحمت آید و جسدش را بخورد روز دیگر
 می گوید چشمش معصیت و خطائی کرده که کلاغ او را طعمه
 خود قرار نداده و اکنون چشمش نگران است تا کی طعمه او شود
 دو باره پولی میگیرد و نمازی می خواند تا کلاغ چشمش را هم
 بخورد باری ملتی که اینقدر سطحی باشد و دستخوش چهار نفر
 دستور حيله یاز کرده ملتی که اینقدر بی معارف باشند که نتوانند
 تاریخ خود را ضبط کند و فقط کتاب شاهنامه فردوسی که یکی
 از شعرای اسلام است تکیه گاه تاریخی آنها است یعنی از خودشان
 چیزی ندارند و علاوه از اینها در زیر دست بعضی از مسلمین
 یزد و کرمان واقع شوند که آنها را گیر نامیده و تحقیر کنند چه
 بیداست قبری بصحبت های میرزا و مبلغین از میل نمایند ویژه
 هنگامی که بایشان گفته شود الحمد لله از مسم عرب رستیم و از
 جورشان مستخلص شدیم و دستور یزدانی و و خورشور اسمانی

چون دوره ساسان از ایران برانگیخته شد و میرزا [۱] از اولاد سلاطین ساسان است

بالاخره یکی از آن چهار طبقه یکمشت از زردشتی های دهات اطراف یزد و کرمان هستند که گله اغنام یا گوسفندان [۲] میرزا را تشکیل داده اند و عده آنها همه جهت تقریباً دو سست و پنجاه نفرند

کلیمی

طبقه دیگر یهودی هستند که باچه بغض و عناد با اسلام معروفند چه که در نتیجه سلطه و غلبه اسلام و اسارت و صغارت ایشان چنان قلوبشان از اسلام مملو از خشم و غضب گردیده و روزگار چنان مقهور و مغلوبشان داشته که دلنگی خود را بهیچوجه نمیتوانند اظهار کنند و مراتب بغض و عناد خود را ابراز نمایند ولیکن پیوسته ارزو مندند که موجبات ضعف اسلام پدیدار شود شاید بدین واسطه تشفی صدوری حاصل نمایند و در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشتیب جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد البته دشمن ضعیف دلشاد گردیده وی را استقبال میکند خاصه موقعی که بدان یهودی منجنت کشیده گفته شود ما آمده ایم [۳] اولاد اسرائیل را که پزاکنده شده اند

۱) میرزا عباس در الواح زردشتیان پدر خود را از اولاد ساسان و در الواح یهودیان پدر خود را از ریشه یسعی (یشوع) معرفی مینماید
 ۲) میرزا در بسیاری از الواح خود تبعه و مریدان خویش را اغنام الهی یعنی گوسفندان خدا و خود نیز در بسیاری از موارد دعوی الوهیت کرده است از اینجهت ممکن است بهائیان را گوسفندان میرزا گفت
 ۳) مفهوم عبارات در الواح و کلمات میرزا است